

۱- خصلت تحمیل شده بر این اثر و هدف آن

نیاز تنوریک حزب، تحت رهبری بلوک راست و سنتر، به مدت شش سال متوالی به وسیله ی آنتی تروتسکیزم برآورده شده است. این تنها و تنها فرآورده ای ست که به میزانی نامحدود موجود است و به رایگان پخش می شود. استالین در سال ۱۹۲۴، با مقالات جاودانی خود علیه انقلاب مداوم، برای نخستین بار درگیر مسایل تنوریک شد. حتی مولوتوف نیز در این آب مقدس به عنوان "رهبر" غسل تعمید یافت. تحریف به منتهی درجه جریان دارد. چند روز پیش تصادفاً از انتشار آثار ۱۹۱۷ لنین به زبان آلمانی با خبر شدم. این هدیه ذی قیمتی است به پیشروان طبقه ی کارگر آلمان. لکن می توان از پیش تصور کرد که تا چه اندازه در متن و به خصوص در پاورقی ها تحریف به عمل خواهد آمد. کافی ست خاطرنشان گردد که در فهرست این کتاب، نامه های لنین به کولنتای، در نیویورک، در ردیف اول ذکر شده اند. به چه جهت؟ صرفاً به این علت که این نامه ها حاوی اظهارات خشن نسبت به من می باشد، که اساس آن ها اطلاعات به کلی غلط کولنتای بود، که در آن ایام به منشویزم اورگانیک خود واکسن ماوراء چپ جنون آمیزی تزریق کرده بود. در نسخه ی روسی، وراث قلابی مجبور بودند، با ابهام هم که شده، تذکر به دهند که اطلاعات ناصحیحی به لنین داده شده بوده است. لکن می توان فرض کرد که در نسخه ی آلمانی حتی این احتیاط ظفره آمیز نیز آورده نخواهد شد. می توانیم اضافه کنیم که در همین نامه های لنین به کولنتای، حملات خشم آگین علیه بوخارین وجود دارد که در آن زمان با کولنتای، هم فکری داشت.

معذک این قسمت از نامه های موقتاً توقیف شده اند و تنها موقعی علنی خواهند شد که یک رشته تبلیغات علنی بر علیه بوخارین آغاز گردد. ما مدت زیادی منتظر نخواهیم بود*. از سوی دیگر، تعدادی اسناد، مقالات و نطق های با ارزش لنین، هم چنین متن مذاکرات در جلسات، نامه ها، و غیره تنها بدین علت پنهان خواهند ماند که درست علیه استالین و شرکاء می باشند و به افسانه ی "تروتسکیزم" ضربه ی کاری وارد می آورند. از تاریخ سه انقلاب روسیه، و نیز از تاریخ حزب، مطلقاً هیچ نقطه ی دست نخورده ای باقی نمانده است: تنوری ها، حقایق، سنن، میراث لنین، همه یک سره قربانی مبارزه علیه "تروتسکیزم" شده اند. مبارزه ای که، از زمان بیماری لنین، به عنوان یک مبارزه ی شخصی علیه تروتسکی ابداع و متشکل شد و بعدها به مبارزه بر ضد مارکسیزم تبدیل گردید.

یک بار دیگر به اثبات رسید که آن چه که ممکن است طرح بی حاصل بحثی به نظر رسد که مدت ها پیش فیصله یافته، معمولاً ناآگاهانه بعضی از احتیاجات اجتماعی روز را برآورده می کند. احتیاجاتی که، فی النفسه، در امتداد خطوط بحث دیرینه نیست. تبلیغات علیه "تروتسکیزم قدیم" در حقیقت تبلیغاتی بود بر علیه سنت های اکتبر، که بیش از پیش برای بوروکراسی جدید دست و پاگیر و غیرقابل تحمل می گردید. آنان، در ابتدا، هر چه را که می خواستند از قیدش رها شوند "تروتسکیزم" خواندند. بدین ترتیب، مبارزه علیه تروتسکیزم رفته رفته بیانگر ارتجاع تنوریک و سیاسی در مجامع وسیع غیرپرولتاریائی و تا حدودی در مجامع پرولتاریائی، و بازتاب این ارتجاع در درون حزب شد. به ویژه، تقابل کاریکاتوروار و از نظر تاریخی تحریف شده

* این پیش بینی اینک تحقق پذیرفته است. ل. ت.

انقلاب مداوم با سیاست "اتحاد با موژیک"^(۱۰) لنین، در سال ۱۹۲۳ به اوج خود رسید. این مبارزه به هم راه دوران ارتجاع اجتماعی، سیاسی و حزبی و به عنوان بهترین نمودار آن، به عنوان خصومت اورگانیکی بوروکرات ها و صاحبان اموال با انقلاب جهانی با تلاطم های "مداوم" اش، و اشتیاق خرده بورژوازی و صاحبان مناصب به برقراری نظم و آرامش، به وجود آمد.

تهمت های شریانه علیه انقلاب مداوم، به نوبه خود، فقط کمک کرد تا زمینه برای تنوری سوسیالیزم در یک کشور، یعنی، برای آخرین مدل سوسیالیزم ملی آماده گردد. البته، این ریشه های اجتماعی جدید مبارزه علیه "تروتسکیزم" فی النفسه چیزی را در صحت و یا رد تنوری انقلاب مداوم اثبات نمی کند. معذک، بدون درک این ریشه های نامرئی، مباحثه به طور ناگزیری خصلت بی ثمر آکادمیک به خود خواهد گرفت.

من، در سال های اخیر، امکان نیافتم که خود را از مسایل نوین جدا سازم و به مسایل قدیمی ای باز گردم که به دوران انقلاب ۱۹۰۵ مربوط اند. چرا که این مسایل عمدتاً به گذشته من مربوط بوده و به طور تصنعی علیه این گذشته به کار گرفته شده اند. برای تحلیل اختلاف نظرهای دیرینه و به ویژه اشتباهات گذشته من، در رابطه با شرایطی که موجب بروز آن ها شد -تحلیلی تمام و کمال که این اختلاف نظرها و اشتباهات را برای نسل جوان قابل فهم گرداند، صرف نظر از پیرانی که به سطح طفولیت سیاسی سقوط کرده اند- باری لازم ی این کار نگارش یک جلد کتاب کامل است. به نظر من این کار شریانه ای بود که وقت خود و دیگران را بیهوده صرف این موضوع به کنم، آن هم در زمانی که مرتباً مسایل بسیار مهمی در دستور کار روز قرار

می گرفت: وظایف انقلاب آلمان، مسأله سرنوشت آینده ی انگلستان، مسأله روابط متقابل آمریکا و اروپا، مسائلی که برای نخستین بار توسط اعتصابات پرولتاریای انگلستان مطرح می گردید. وظایف انقلاب چین، و بالاخره عمدتاً، وظایف و تناقضات داخلی اقتصادی و اجتماعی سیاسی خود ما و- باری کلیه ی این مسایل، به نظر من، به اندازه ی کافی توجیه می کرد که مسایل مربوط به آثار تاریخی جدلی خود را درباره ی انقلاب مداوم به تعویق اندازم. لکن آگاهی اجتماعی از خلاء نفرت دارد. در سال های اخیر، این خلاء تنوریک، به همان گونه که گفتم، با زباله آنتی تروتسکیزم پر گردید. وراثت قلبی، فلاسفه و دلالتان ارتجاع حزبی دائماً به قهقرا رفته، شاگردان مکتب ترهات مارتینف منشویک شدند. لنین را لگدمال کردند، در لجن زار دست و پا زدند، و همه این ها را مبارزه علیه تروتسکیزم نامیدند. آنان، در تمام این سال ها، نتوانسته اند حتی یک اثر جدی یا به کفایت مهم به وجود آورند، که بدون احساس شرمساری، از آن نام به برند؛ حتی یک ارزیابی سیاسی که اعتبار خود را حفظ کرده باشد، حتی یک پیش بینی که تأیید شده باشد، حتی یک شعار مستقل که به تواند موجب پیش رفت ایدئولوژیکی ما شده باشد، عرضه نکرده اند. هیچ چیز جز مهملات و کلیشه بافی.

مسائل لنینیزم استالین دیوان این مزبله ایدئولوژیک، کتاب رسمی مکتب کوتاه بینی، مجموعه ای از مطالب مبتذل بی شمار است (نهایت کوشش من این ست که ملایم ترین صفات را پیدا کنم). لنینیزم اثر زینوویف... لنینیزم زینوویفی است، نه کمتر نه بیشتر. زینوویف تقریباً مطابق اصول لوتر عمل می کند. لکن در حالی که لوتر می گفت "من بر این موضع می ایستم، غیر از این کاری نمی توانم به کنم"، زینوویف می گوید "من بر این موضع

می ایستم... لکن عکس این کار را هم می توانم به کنم." مطالعه ی هیچ یک از این آثار تنوریک وراث قلبی قابل تحمل نیست، با این تفاوت که از مطالعه ی لنینیزم زینوویف احساس خفه گی با پنبه ی نرم به انسان دست می دهد، در حالی که خواندن مسائل استالین به انسان احساس خفه گی با پشم زبر می دهد. این دو کتاب - هر کدام به طریق خود- تصویر و نقطه ی اوج عصر ارتجاع ایدنولوژیک می باشد.

وراث قلبی، با تنظیم و مرتبط کردن کلیه ی مسایل از جمیع جهات به تروتسکیزم، بالاخره به این اختراع دست یافتند، مبنی بر این که هر حادثه ی جهانی به طور مستقیم و یا غیرمستقیم به دید تروتسکی از انقلاب مداوم، در سال ۱۹۰۵، بسته گی داشته است. اسطوره ی تروتسکیزم، که مملو از جعلیات است، تا اندازه ای به یک عامل در تاریخ معاصر بدل شده است. و در حالی که مشی سانتریست- دست راستی^(۱) سال های اخیر، با افلاس اش در ابعاد تاریخی، خود را در سراسر جهان رسوا ساخته است، مع الوصف بدون ارزیابی از اختلاف نظرهای قدیمی و پیش بینی هائی که در اوایل سال ۱۹۰۵ شکل گرفت، مبارزه با ایدنولوژی سانتریستی کومینترن امروزه غیرقابل تصور و یا لااقل بسیار مشکل خواهد بود.

احیای اندیشه ی مارکسیستی، و در نتیجه اندیشه ی لنینیستی، در حزب، بدون سوزاندن آثار بی سر و ته وراث قلبی به آتش یک جدل سیاسی سوزان، بدون اعدام بی رحمانه تنوریک کارپردازان دستگاه حزب، غیرقابل تصور است. در واقع، نوشتن چنین کتابی مشکل نیست. کلیه ی مواد آن در دست اند. لکن نوشتن چنین کتابی مشکل هم هست، دقیقاً بدین سبب که برای این کار انسان باید، به گفته ی بذله گوی کبیر سالتیکف، به سطح "خفقان آور الفبا"

نزول کند، و زمانی دراز در این فضای نامطبوع منزل کند. لکن، نوشتن این اثر مطلقاً غیرقابل تعویق است. چرا که دفاع از مشی فرصت طلبانه در مسایل مربوط به شرق، یعنی، نیمه بزرگ تر بشریت، درست براساس مبارزه علیه انقلاب مداوم در دست تهیه است.

من، تازه، در صدد برآمده بودم که وظیفه ی ناخوشایند جدل تنوریک با زینوویف و استالین را به عهده بگیرم و پرداختن به کلاسیک های روسی را به موقع استراحت اختصاص دهم (حتی خواصان نیز باید گاه گاهی خود را به سطح آب به رسانند تا کمی هوای آزاد تنفس کنند)، که کاملاً به طور غیرمنتظره، مقاله ای از رادک ظاهر گردید و پخش گردید، که به تقابل "بسیار ژرف تر" تئوری انقلاب مداوم با نظریات لنین نسبت به این مسأله اختصاص داده شده بود. ابتدا در نظر داشتم به مقاله ی رادک توجهی نکنم تا از پرداختن به مخلوطی از پنبه ی نرم و پشم زبر که نصیبم شده بود، منحرف نگردم. لکن نامه هائی از جانب دوستان مرا وادار کرد که نوشته ی رادک را دقیق تر مطالعه کنم، و بدین ترتیب به نتایج زیر رسیدم: برای گروه کوچکی از افراد که قادرند مستقلاً و نه به حکم دستور فکر کنند، و آگاهانه به مطالعه ی مارکسیزم می پردازند، اثر رادک از آثار رسمی خطرناک ترین است. به همان گونه که فرصت طلبی در سیاست هر چه مستورتر باشد و هر قدر وجهه شخصی به استتار آن کمک کند، خطرناک تر خواهد بود. رادک یکی از نزدیک ترین دوستان سیاسی من است. رویدادهای اخیر این امر را به اندازه ی کافی تأیید کرده اند. معذک، در چند ماه اخیر، رفقای متعددی با نگرانی شاهد تحول رادک بوده اند، که از چپ ترین جناح اپوزیسیون یک سره به راست ترین جناح آن تغییر مکان داده است. همه ی ما، که نزدیک ترین

دوستان رادک هستیم، استعداد درخشان سیاسی و ادبی او را می شناسیم، که آمیخته با تأثیرپذیری از ظواهر و تصمیم گیری عاجلانه است، یعنی خصایصی که در شرایط کار دسته جمعی منبع پُرازشی از ابتکار و انتقاد است، لکن همین خصایص در شرایط انزوا می تواند ثمرات به کلی متفاوتی به بار آورد. تازه ترین اثر رادک - در رابطه با چند حرکت قبلی او- این عقیده را در ما بر می انگیزد که یا کشتی رادک قطب نمای خود را از دست داده است، یا قطب نمایش تحت تأثیر مدام یک مغناطیس اخلاک‌گر قرار گرفته است. اثر رادک به هیچ مفهومی سفری کوتاه به گذشته نیست. خیر، اثری است با تعقل ناکامی لکن نه کم زیان تر، در پشتیبانی از مشی رسمی با همه ی اسطوره های تنوریک آن.

طبیعتاً، آن چه که من در بالا به عنوان هدف سیاسی از مبارزه کنونی علیه "تروتسکیزم" توصیف کردم، ابدأ بدین معنی نیست که در درون اپوزیسیون - که به مثابه یک پایگاه مارکسیستی، علیه ارتجاع ایدئولوژیک و سیاسی شکل گرفت- انتقاد، به خصوص انتقاد از اختلاف نظرهای من با لنین، مجاز نمی باشد. برعکس، چنین اثر روشن کننده ای تنها می تواند مثمرتر باشد. لکن در این مورد، و در تمام موارد، حفاظت دقیق از چشم انداز تاریخی، بررسی جدی منابع اصلی و روشن کردن اختلاف نظرهای گذشته در پرتو مبارزه ی کنونی، مطلقاً ضروری است. هیچ اثری از این مشخصات در اثر رادک موجود نیست. گویی، ناآگاه از عمل خود، به سادگی به راه مبارزه علیه "تروتسکیزم" افتاده، و نه تنها دست چینی یک جانبه از نقل قول ها، بلکه حتی تعبیرات از بیخ و بن جعلی رسمی این نقل قول ها را نیز مورد استفاده قرار داده است. در مواردی که او به ظاهر خود را از تبلیغات رسمی جدا

می سازد، آن چنان گنگ و مبهم عمل می کند که در واقع به صورت یک شاهد "مهم" به این تبلیغات کمک مضاعف می کند. همان گونه که همیشه در موارد ارتداد ایدئولوژیک پیش می آید، در آخرین اثر رادک هیچ نشانه ای از فراست سیاسی و مهارت ادبی او دیده نمی شود. این اثری است بدون چشم انداز، بدون عمق، اثری است صرفاً در سطح ذکر روایت، و درست به همین دلیل اثری است سطحی.

این اثر زاده ی کدام نیاز سیاسی است؟ زاده ی اختلاف نظرهایی است که میان رادک و اکثریت قریب به اتفاق اپوزیسیون بر سر انقلاب چین برخاست. درست است که ایراداتی به گوش می رسند بدین مضمون که اختلاف نظرهای مربوط به چین "امروز بی مورداند" (پرنو براژنسکی). لکن این ایرادات حتی ارزش توجه جدی را نیز ندارند. تمامی بلشویزم در جریان جمع آوری تجارب انقلاب ۱۹۰۵ و انتقاد از آن، با همه ی تازگی اش - به هنگامی که این تجارب تجربه ی آنی اولین نسل بلشویک ها بود- رشد یافت و به طور قطعی شکل گرفت. و چگونه می توانست غیر از این باشد؟ و نسل جدید انقلابیون پرولتاریائی اگر نتواند از تجارب تازه ی انقلاب چین، که هنوز گرم است و بوی خون می دهد بیاموزد، از چه واقعه ی دیگر امروز بیاموزد؟ تنها فضل فروشان بی توان می توانند مسأله ی انقلاب چین را "به تعویق اندازند"، تا بعدها سرفرصت و با "آرامش" به مطالعه ی آن به پردازند. و این کار بیش از پیش یک کار غیر بلشویک- لنینیستی است. چرا که انقلابات در کشورهای شرقی به هیچ مفهومی از دستور روز حذف نشده اند و موعد این انقلابات بر هیچ کس معلوم نیست.

رادک، با اتخاذ یک موضع غلط بر سر مسأله ی انقلاب چین، سعی دارد با رجعت به گذشته و تشریح یک جانبه و تحریف شده اختلاف نظرهای من با لنین، این موضع را توجیه کند. و در همین جاست که رادک مجبور می شود اسلحه ی خود را از زرادخانه ی دیگران به وام به گیرد و بدون قطب نما در مسیر دیگران شنا کند.

رادک دوست من است، لکن حقیقت برای من عزیزتر است. من یک بار دیگر مجبورم کارهای بزرگ تر مربوط به مسایل انقلاب را به کناری به گذارم تا به درد رادک به پردازم. مسایلی مطرح شده اند که به مراتب مهم تر از آنند که به شود نادیده گرفت، و این مسایل صریحاً هم مطرح شده اند.

من در این جا یک مشکل سه گانه دارم که باید برطرف کنم: تعدد و تنوع اشتباهات در اثر رادک؛ انبوهی آثار و حقایق تاریخی در مدت ۲۳ سال (۱۹۲۸-۱۹۰۵) که نظریات رادک را رد می کنند؛ و ثالثاً زمان کوتاهی که من می توانم وقف این اثر به کنم، چرا که مسایل اقتصادی اتحاد شوروی به تدریج مطرح می گردند.

این شرایط یک سره خصلت اثر حاضر را تعیین می کند. این اثر مسأله را فیصله نمی دهد. گفتنی های بسیاری ناگفته می ماند. و این، اتفاقاً، تا اندازه ای بدین علت است که این اثر دنباله ی آثار دیگری است، عمدتاً نقدی بر طرح برنامه ی انترناسیونال کمونیست. کوهی از حقایق که درباره ی این مسأله جمع آوری کرده ام باید بدون استفاده باقی گذارده شود. و منتظر به کار رفتن در کتابی به شود که در نظر دارم علیه وراث قلابی به نویسم، یعنی، علیه ایدئولوژی رسمی عصر ارتجاع.

اثر رادک پیرامون انقلاب مداوم بر پایه ی این استنتاج استوار است:

"بخش جدید حزب (ایوزیسیون) مورد تهدید ظهور گرایشاتی قرار گرفته که مسیر تکامل انقلاب پرولتاریائی را از متحد این انقلاب، یعنی، دهقانان، جدا خواهد کرد."

انسان، در وهله ی اول، از این حقیقت شگفت زده می شود که چنین استنتاجی در مورد بخش "جدید" حزب در نیمه ی دوم سال ۱۹۲۸، به عنوان یک استنتاج جدید، اقامه می گردد. حال آن که، ما از پانیز سال ۱۹۲۳ تا کنون این استنتاج را دائماً و به کرات شنیده ایم. لکن رادک چگونه چرخش خود را به جانب تز رسمی اصلی توجیه می کند؟ این بار نیز، از راهی جدید نیست: او به تنوری انقلاب مداوم روی می آورد. در سال های ۲۵ - ۱۹۲۴، رادک بیش از یک بار عزم کرد جزوه ای به نویسند در اثبات این عقیده که تنوری انقلاب مداوم و شعار دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان لنین، در مقیاس تاریخی- یعنی، در پرتو تجربه ی سه انقلاب ما- به هیچ وجه نمی تواند در مقابل یک دیگر قرار به گیرند، بلکه برعکس، این دو ذاتاً یک سان می باشند. اکنون، رادک، بعد از آن که مسأله را- همان گونه که برای یکی از دوستانش می نویسد "مجدداً" تمام و کمال مورد بررسی قرار داده، به این نتیجه رسیده است که تنوری انقلاب مداوم بخش "جدید" حزب را با خطری مواجه ساخته که چیزی جز کمابیش خطر شکستن از دهقانان نیست.

اما رادک چگونه این مسأله را "تمام و کمال" بررسی کرده است؟ او در این مورد اطلاعاتی چند در اختیار ما می گذارد:

"ما فرمولی را که تروتسکی در سال ۱۹۰۴ در پیش گفتاری بر کتاب جنگ داخلی در فرانسه مارکس و در سال ۱۹۰۵ در انقلاب ما ارائه داد، در دست نداریم."

تاریخ ها در این جا درست ذکر نشده اند، لکن ارزش ندارد بر سر آن جر و بحث کنیم. نکته این ست که تنها اثری که من نظریاتم را در آن، کمابیش به طور سیستماتیک، پیرامون تکامل انقلاب ارائه کردم مقاله ای ست نسبتاً مفصل به نام، نتایج و چشم اندازها. (در کتاب انقلاب ما، پترزبورگ، ۱۹۰۶، صفحات ۲۸۶-۲۲۴) مقاله ای که در ارگان لهستانی روزا لوکزامبورگ و تیژکو (۱۹۰۹) چاپ شده، و رادک به آن اشاره می کند ولی آن را به طریق کامفی تفسیر می کند، هیچ گونه ادعای کامل و جامع بودن ندارد. این اثر، از نظر تنوریک، بر پایه ی کتاب انقلاب ما، مذکور در بالا، استوار می باشد. هیچ کس موظف نیست امروز این کتاب را مطالعه کند. از آن زمان تا کنون وقایع بزرگی روی داده اند و ما آن قدر از این وقایع آموخته ایم که، حقیقت اش، من از رفتار کنونی وراث قلابی منزجرم. رفتاری که مسایل تاریخی جدید را، در پرتو تجارب زنده انقلاباتی که تا کنون به دست ما انجام گرفته اند، در نظر نمی گیرد، بلکه عمدتاً در پرتو نقل قول هائی بررسی می کند که تنها مربوط به پیش بینی های آن ایام ما هستند در مورد انقلاب آینده. طبیعی است، که من بدین وسیله نمی خواهم رادک را از این حق محروم کنم که مسأله را از جنبه ی تاریخی- ادبی اش نیز مورد بررسی قرار ندهد. لکن در این صورت، نیز این بررسی باید به طریق صحیح صورت به گیرد. رادک تعهد می کند که سرنوشت تنوری انقلاب مداوم را در عرض تقریباً یک ربع قرن روشن کند، و در ضمن اشاره می کند که دقیقاً همان اسنادی که من این تنوری را در آن ها مطرح کردم "در دست ندارد."

می خواهم درست در همین جا خاطر نشان سازم که لنین، خاصه به گونه ای که اکنون با خواندن مقالات قدیمی اش بر من آشکار گردیده، هرگز اثر اصلی

فوق الذکر مرا مطالعه نکرده بوده است. این مسأله را می توان بدین صورت توجیه کرد که انقلاب ما، که در سال ۱۹۰۶ منتشر گردید، نه تنها به زودی توقیف و جمع آوری شد و به فاصله ی کوتاهی همه ی ما به خارج مهاجرت کردیم، بلکه شاید به این علت که دو سوم این کتاب از تجدید چاپ مقالات قدیمی تشکیل شده بود. بعدها، من از رفقای بسیاری شنیدم که این کتاب را نخوانده اند، چون تصور می کردند صرفاً تجدید چاپ آثار قدیمی است. به هر حال، مطالب معدود پراکنده ی جدلی لنین علیه انقلاب مداوم، یک سره و منحصرأ بر اساس مقدمه پارووس بر جزوه ی پیش از نهم ژانویه من و بیان نامه ی بدون تزار! پارووس- که من از آن کاملاً بی اطلاع مانده ام- و اختلاف داخلی لنین و بوخارین و دیگران استوار می باشد. لنین هرگز و در هیچ جا، ولو به طور ضمنی، کتاب نتایج و چشم اندازها را نه تحلیل کرد و نه از آن نقل قول نمود. و چند ایراد لنین به انقلاب مداوم- که البته هیچ اشاره ای به من نمی کند- مستقیماً ثابت می کند که او این اثر را نخوانده است*.

* - در سال ۱۹۰۹ لنین در مقاله ای که وقف جدل با مارتف شده بود، از کتاب نتایج و چشم اندازهای من نقل قول کرد. معهدا اثبات این مطلب مشکل نیست که لنین نقل قول ها را به طور دست دوم یعنی از خود مارتف اخذ کرده است. فقط بدین گونه می توان تعدادی از ایرادات او را علیه من، که مسلماً مبتنی بر سوء تفاهم است، تشریح کرد.

در سال ۱۹۱۹ چاپ خانه ی دولتی کتاب نتایج و چشم اندازهای مرا به صورت جزوه ای منتشر ساخت. یادداشت های مجموعه ی کامل آثار لنین مشعر بر این که تئوری انقلاب مداوم "اینک" بعد از انقلاب اکتبر قابل توجه شایانی می باشد، تقریباً مربوط به همین زمان است. آیا لنین کتاب نتایج و چشم اندازهای مرا در سال ۱۹۱۹ مطالعه کرده است، یا این که فقط آن را ورق زده است؟ من در این باره نمی توانم با اطمینان اظهار نظر کنم. من در آن ایام همواره در مسافرت بودم، به طور موقت به مسکو می آمدم و در ضمن ملاقات هایم با لنین، در آن ایام -در اوج جنگ داخلی- یاد خاطرات تئوریک فرائکسونی هرگز به فکر ما خطور نکرد. اما آ. آ. یوفه در آن ایام درباره ی انقلاب مداوم گفت گوئی با لنین داشته است. یوفه در نامه ی وداعی که قبل از مرگش برای من نوشت مرا از این مذاکرات آگاه ساخت (رجوع شود به کتاب زندگی من) آیا می توان شهادت آ. آ. یوفه را این طور تفسیر کرد که لنین در سال ۱۹۱۹ برای اولین بار با نتایج و چشم اندازها آشنائی حاصل کرد و صحت پیش گوئی های تاریخی ای را که

لکن، اشتباه است تصور شود که "لنینیسم" لنین فقط همین است ولی به نظر می رسد که این نظر رادک است. به هر حال، مقاله ی رادک، که باید آن را در این جا بررسی کنم، نشان می دهد که او نه تنها به آثار اساسی من "دسترسی" نداشته، بلکه حتی هیچ وقت آن ها را مطالعه نکرده است. و اگر هم مطالعه کرده و مدت ها پیش بوده، پیش از انقلاب اکتبر، و در هر صورت نکات زیادی در حافظه اش حفظ نکرده است.

لکن مطلب در این جا خاتمه نمی یابد. در سال های ۱۹۰۵ یا ۱۹۰۹- خاصه در شرایط انشعاب- جدل سیاسی بر سر یک مقاله، که در آن روزها معمول بود، و یا حتی بر سر یک جمله از یک مقاله، مجاز و حتی

محتوی آن بود مورد تأیید قرار داد؟ من در این باره نمی توانم جز حدسیات روانی اظهار نظری به نمایم. قدرت مجاب کننده این حدسیات به ارزیابی هسته ی مرکزی خود مسأله ی مورد مشاجره بسته گی دارد. کلمات آ. ا. یوفه بدین مضمون که لنین صحت پیش گویی های مرا مورد تأیید قرار داده است باید قاعداً برای انسانی که با مارگارین تئوریک دوره ی ما بعد لنینی تغذیه شده است، غیر قابل قبول جلوه کند. و از سوی دیگر کسی که راجع به تکامل اندیشه های لنین در رابطه با تکامل خود انقلاب تعمق کند، درک خواهد کرد که لنین در سال ۱۹۱۹ مجبور بود- و نمی توانست غیر از این باشد- که قضاوت تازه ای درباره ی تئوری انقلاب مداوم به نماید. قضاوت دیگری جز آن چه که او در زمان های مختلف قبل از انقلاب کرده بود، یعنی قضاوتی سطحی و ضمنی که آشکارا با یک دیگر در تضاد بودند و نه با بررسی موضع کلی من، بلکه بر اساس نقل قول های پراکنده بنا شده بود.

لنین برای آن که در سال ۱۹۱۹ صحت پیش بینی مرا مورد تأیید قرار دهد. احتیاج به آن نداشت که موضع مرا در برابر موضع خود به گذارد. کافی بود که هر دو موضع، در تکامل تاریخی شان مورد توجه قرار گیرند. در این جا احتیاج به تکرار نیست که محتویات مشخصی که لنین هر بار با فرمول "دیکتاتوری دموکراتیک" عنوان می کرد، کمتر از یک فرمول فرضی مشتق می شد تا تجزیه و تحلیل از تغییرات واقعی در رابطه با نیروهای طبقاتی. احتیاج به تکرار نیست که این محتوی تاکتیکی و سازمانی یک بار و برای همیشه به عنوان یک نمونه ی کلاسیک از واقع بینی انقلابی در محتویات تاریخ ثبت شده است. تقریباً در تمام موارد و به هر حال در تمام موارد مهمی که من از نظر تاکتیکی و سازمانی خود را در تضاد با لنین قرار دادم حق به جانب او بود و اتفاقاً به همین جهت من علاقه ای نداشتم که تا آن جا که فقط مربوط به خاطرات تاریخی می شد، در مقام دفاع از پیش بینی های خود برآیم. تنها پس از آن که دانستم انتقاد مقلدین از تئوری انقلاب مداوم نه فقط منبع تغذیه ی تئوریک ارتجاع در مجموعه ی انترناسیونال گشته، بلکه خود را به صورت وسیله ای برای خراب کاری مستقیم در انقلاب چین در آورده است، خود را ملزم به بازگشت به این مسأله دیدم. ل. ت.

اجتناب ناپذیر بود. لکن امروز یک مارکسیست انقلابی مجاز نیست، که به هنگام بازگشت به گذشته و مرور این دوران تاریخی عظیم، از خود به پرسد: فرمول های مورد بحث چگونه در عمل پیاده شدند؟ چگونه در عمل تفسیر و تعبیر شدند؟ چه تاکتیک هائی به کار برده شدند؟ اگر رادک به خود زحمت داده و تنها دو کتاب اولین انقلاب ما (جلد دوم مجموعه آثار من) را به اجمال مرور می کرد، آن وقت به خود این جرأت را نمی داد که اثر امروزیش را به نویسد یا به هر طریق، یک سری کامل از مباحثات کلی خود را حذف می کرد. لاقلاً، امیدوار می بودم که چنین می کرد.

رادک می توانست از این دو کتاب، در وهله ی اول، فرا به گیرد که در فعالیت های سیاسی من انقلاب مداوم به هیچ وجه به معنی جهش از روی مرحله ی دموکراتیک انقلاب و هیچ یک از گام های مشخص آن نبود. او متقاعد می گردید که، گر چه من در سراسر سال ۱۹۰۵ به طور غیرقانونی و بدون ارتباط با مهاجرین در روسیه به سر می بردم، مع الوصف وظایف مراحل متوالی انقلاب را دقیقاً به همان شیوه ی لنین فرموله کردم؛ او فرا می گرفت که دعوت های اساسی از دهقانان که از جانب مطبوعات مرکزی بلشویک ها در سال ۱۹۰۵ منتشر می شدند به وسیله ی من نوشته شده بود؛ نشریه ی نویائیزن (زندگی نوین)، به سردبیری لنین، در طی سرمقاله ای، از مقاله ی من پیرامون انقلاب مداوم، که در ناچالو (آغاز) منتشر شد، قاطعانه دفاع کرد؛ نویایا ژیزن لنین، و گاه لنین شخصاً، از تصمیمات سیاسی "شورای نمایندگان" که به وسیله ی من نوشته شده و از هر ده مورد گزارش سیاسی، نه مورد به عهده ی من بود، طرف داری و دفاع کرد؛ بعد از شکست دسامبر، در زندان جزوه ای نوشتم پیرامون تاکتیک که در آن خاطر نشان ساختم که

ترکیب تهاجم پرولتاریا با انقلاب ارضی دهقانان مسأله‌ی استراتژیک اصلی است؛ لنین این جزوه را به وسیله‌ی مؤسسه‌ی انتشاراتی بلشویکی نویا ولونا (موج نوین) چاپ کرد و به وسیله‌ی کانیاتس تأیید قلبی خود را به من ابلاغ کرد؛ لنین در کنگره‌ی ۱۹۰۷ لندن از "هم بسته‌گی" من با بلشویزم در نظریات من مربوط به دهقانان و بورژوازی لیبرال سخن گفت. هیچ یک از این‌ها برای رادک وجود خارجی ندارند؛ از قرار معلوم، به این مطلب "دسترسی" نداشته است.

در رابطه با آثار لنین وضع رادک چگونه است؟ بهتر نیست، یا خیلی بهتر نیست. رادک خود را به نقل قول‌های محدود می‌کند که لنین علیه من متوجه نمود، لکن، در اغلب موارد، هدفش دیگران بودند (به عنوان مثال، بوخارین و رادک؛ گواه آشکار بر این مدعا در اثر خود رادک یافت می‌شود). رادک قادر نبوده حتی یک نقل قول جدید بر علیه من پیدا کند؛ او به سادگی نقل قول‌های حاضر و آماده‌ای را مورد استفاده قرار داده که این روزها تقریباً در "دسترس" همه‌ی اهالی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی است. رادک فقط تعداد قلیلی نقل قول‌های بدن می‌آزاید. نقل قول‌هایی که طی آن لنین حقایق اولیه مربوط به اختلاف بین جمهوری بورژوازی و سوسیالیزم را برای آنارشیست‌ها و سوسیال رولوسیونرها^(۱۲) روشن می‌کرد. و بدین وسیله رادک مسأله را چنان می‌نمایاند که گویی این نقل قول‌ها نیز علیه من متوجه بوده‌اند. باور نکردنی است، لکن حقیقت دارد!

رادک بیانیته‌های قدیمی را که در آن‌ها لنین، با احتیاط بسیار و با مضایقه، مع الوصف با وزنه‌ای سنگین‌تر، هم بسته‌گی مرا در مسایل اصلی انقلاب با بلشویزم تصدیق کرده، به کلی نادیده می‌گیرد. در این جا نباید برای لحظه‌ای

فراموش کرد که لنین این را در زمانی ابراز کرد که من عضو جناح بلشویک نبودم و درست در زمانی بود که لنین مرا بی رحمانه (و کاملاً به جا) به علت روش آشتی طلبانه ام مورد حمله قرار می داد، نه به خاطر انقلاب مداوم که با ایرادات گاه و بیگاه او رو به رو می شد، بلکه به علت روش آشتی طلبانه من، به خاطر امید من به تحول منشویک ها به چپ. لنین به مبارزه علیه آشتی طلبی بیشتر اهمیت می داد تا "منصفانه بودن" ضربات منفرد جدلی علیه تروتسکی "آشتی طلب".

استالین در سال ۱۹۲۴، بر علیه من و در دفاع از رفتار زینوویف، در اکتبر ۱۹۱۷ نوشت:

"رفیق تروتسکی از درک نامه های لنین (در مورد زینوویف- ل. ت.) اهمیت و مقاصد این نامه ها، عاجز است. لنین گاهی اوقات عمداً پیش دستی می کرد، و آن اشتباهاتی را که ممکن بود کسی مرتکب گردد برجسته می نمود، و جلو جلو از آن انتقاد می کرد، به این منظور که به حزب هشدار به دهد و آن را از اشتباه مصون دارد. گاهی موضوعات "کم اهمیت" را بزرگ می کرد و در راه همان هدف تعلیماتی "از گاه کوهی می ساخت"... اما اگر کسی از این گونه نامه های لنین (و این نوع نامه ها کم نیستند) وجود اختلافات "مصیبت بار" استنتاج کند و آن را جار به زند بدین معنی است که نامه های لنین را نفهمیده، و این بدین معنی است که لنین را نمی شناسد." (ژ. استالین، تروتسکیزم یا لنینیزم، ۱۹۲۴)

این عقیده در این جا به شکل ناپخته ی - "طرز رفتار معرف انسان است" - بیان شده، و گرچه کمتر از هر چیز دیگری در مورد اختلاف نظرهای دوران انقلاب اکتبر جاری است که ابدأ به "گاه" شباهتی ندارد، مع الوصف اصل

عقیده صحت دارد. لکن اگر لنین علیه نزدیک ترین اعضاء جناح خود به مبالغه های "تعلیماتی" و جدل های پیش گیرانه متوسل می شد، مطمئناً در مقابل شخصی که در آن زمان خارج از جناح بلشویک ها قرار داشت و موعظه ی آشتی طلبی سر داده بود، به مراتب بیشتر بدین کار توسل می جست. رادک ابدأً به مخیله اش خطور نکرده که این ضریب اصلاحی را در مورد روایات قدیمی در نظر به گیرد.

من، در سال ۱۹۲۲ در پیش گفتار کتابم سال ۱۹۰۵، نوشتم که پیش بینی من مبنی بر امکان و احتمال استقرار دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه زودتر از کشورهای پیش رفته، بعد از دوازده سال عملاً تأیید شده است. رادک، در پی نمونه های غیرجالب، موضوع را چنان تصویر می کند که گویا من این پیش بینی را در برابر خط مشی استراتژیک لنین قرار داده بودم. لکن، می توان با مشاهده ی مقدمه به روشنی دید که من از نقطه نظر آن جنبه های اساسی از انقلاب مداوم به پیش بینی آن پرداختم که با خط مشی استراتژیک بلشویزم مطابقت داشت. هنگامی که من در آغاز سال ۱۹۱۷ در یک پاورقی از "تجدید سلاح" حزب صحبت می کنم، مسلماً به این مفهوم نیست که لنین راه قبلی حزب را "اشتباه" تشخیص داده بود بلکه از آن جهت است که لنین -گرچه دیر، لکن برای پیروزی انقلاب به موقع- به روسیه آمد تا به حزب بیاموزد که شعار کهنه ی "دیکتاتوری دموکراتیک" را که استالین، کامنف، رایکوف، مولوتف و دیگران هنوز بدان آویخته بودند، طرد کند. اگر کامنف ها از ذکر "تجدید سلاح" برآشفته گردیدند، قابل درک است. زیرا این بر علیه خود آنان صورت گرفت. اما رادک؟ او تازه در سال ۱۹۲۸ به خشم آمد، یعنی، تنها

بعد از آن که شخصاً با ضرورت "تجدید سلاح" حزب کمونیست چین به مبارزه پرداخته بود.

باید به خاطر رادک بی‌آورم که کتاب های من، سال ۱۹۰۵ (با پیش گفتار جنایت بارش) و انقلاب اکتبر، در زمان حیات لنین، نقش کتب اصلی درسی تاریخی را در مورد هر دو انقلاب بازی می کردند. این کتاب ها، در آن زمان، به دفعات بی شمار به روسی و زبان های خارجی، تجدید چاپ شدند. هرگز کسی به من نگفت که کتاب های من حاوی تقابل دو خط مشی می باشند، زیرا، در آن زمان پیش از تغییر روش رویزیونیستی وراث قلابی، هیچ عضو عاقل حزب برای نقل قول های قدیمی بیشتر از تجربه ی انقلاب اکتبر ارزش قایل نبود، بلکه این نقل قول ها را در پرتو انقلاب اکتبر ارزیابی می کرد.

در این رابطه، موضوع دیگری وجود دارد که رادک آن را به نحو غیرقابل اغماضی مورد سوءاستفاده قرار می دهد: او می گوید- تروتسکی تصدیق کرد که حق به جانب لنین بوده است. البته تصدیق کردم. و در این تصدیق ذره ای نیرنگ سیاسی نهفته نبود. منظور من کل راه تاریخی لنین، کل مواضع تنوریک لنین، استراتژی او، ساختن حزب به شیوه ی او بود. لکن این تصدیق، مسلماً در مورد هر نقل قول مجزای جدلی صادق نیست، به خصوص نقل قول هائی که امروزه برای عداوت با لنینیزم مورد سوءاستفاده قرار می گیرند. در سال ۱۹۲۶، در دوره ی اتحاد با زینوویف، رادک به من هشدار داد که زینوویف به بیانیه ای از جانب من درباره ی محق بودن لنین در مقابل من نیاز دارد تا به تواند مخالفت خود را با من تا حدودی توجیه کند. طبیعتاً، من این نکته را به خوبی درک کردم. و از همین روست که در پلنوم هفتم کمیته ی اجراییه بین الملل کمونیست گفتم که منظور من محق بودن تاریخی

لنین و حزب او بوده، لیکن به هیچ وجه دال بر محق بودن منتقدین امروزی من، که سعی دارند با به میان کشیدن نقل قول هانی از لنین سیمای خود را به پوشانند، نمی باشد. متأسفانه، امروز مجبورم این مطلب را به رادک نیز تعمیم به دهم.

من، در رابطه با انقلاب مداوم، فقط از نواقص این تنوری صحبت کردم، که تا آن جایی که مربوط به یک پیش بینی بود اجتناب ناپذیر بودند. در پلنوم هفتم کمیته ی اجرائی بین الملل کمونیست، بوخارین به درستی تأکید کرد که تروتسکی مفهوم انقلاب مداوم را بالکل رد نکرده است. در مورد "نواقص"، من در یک اثر مفصل تر دیگری صحبت خواهم کرد، و در آن سعی خواهم نمود تجربیات سه انقلاب و کاربرد آن ها را در مسیر آینده ی کومینترن، به خصوص در شرق، نشان به دهم. لکن برای این که امکان هرگونه سوءتفاهمی از بین به رود، می خواهم در این جا توضیح مختصری به دهم: انقلاب مداوم، علی رغم کلیه ی نواقصش، حتی به شکلی که در آثار اولیه ام- عمدتاً در نتایج و چشم اندازها (۱۹۰۶)- عرضه شده، به مراتب از خردمندی های باز پس نگرنده ی استالین و بوخارین و حتی اثر اخیر رادک، از مارکسیزم سرشارتر است و نتیجتاً به مراتب به مشی تاریخی لنین و حزب بلشویک نزدیک تر.

من ابداً نمی گویم که درک من از انقلاب در کلیه ی آثار من همواره یک سان و لغزش ناپذیر بوده است. من خود را به گردآوری نقل قول های قدیمی مشغول نکردم -اینک هم دوران ارتجاع و کذب حزبی مرا مجبور بدین کار کرده است- بلکه بد یا خوب، سعی کردم پروسه های واقعی زندگی را تجزیه و تحلیل کنم. در طول دوازده سال (۱۹۰۵-۱۷) فعالیت های انقلابی

روزنامه نگاریم، مقالاتی نیز وجود دارند که در آن ها پیشآمدها و حتی جدل های مبالغه آمیز، که در طی مبارزه اجتناب ناپذیر بودند، خط مشی استراتژیک را نقض می کنند. بنابر این، به عنوان مثال، می توان مقالاتی یافت که در آن ها من نسبت به نقش انقلابی آینده ی دهقانان، به طور کلی، به عنوان یک طبقه، اظهار تردید کرده ام، و در همین رابطه- به خصوص در زمان جنگ امپریالیستی- از توصیف انقلاب آینده ی روسیه به عنوان یک انقلاب "ملی" امتناع ورزیدم، چرا که این توصیف را مبهم می دانستم. لکن در این جا نباید فراموش کرد که پروسه های تاریخی مورد علاقه ما، منجمله پروسه های مربوط به دهقانان، اکنون که تکوین یافته اند به مراتب آشکارتر از آن زمانی هستند که تازه رو به تکامل می رفتند. به علاوه، باید بگویم که لنین- که مسأله ی دهقانی را با تمام ابعاد عظیم تاریخی اش لحظه ای از نظر دور نداشت و ما همه ی مسأله ی دهقانان را از او آموختیم- حتی بعد از انقلاب فوریه هنوز مطمئن نبود که آیا موفق خواهیم بود دهقانان را از بورژوازی جدا سازیم و به پشتیبانی از پرولتاریا به کشانیم. من به منتقدین سخت گیر خود، به طور کلی، می گویم که از مقالات یک ربع قرن دیگران در ظرف یک ساعت تناقض ظاهری بیرون کشیدن به مراتب آسان تر از آن است که خود انسان، حتی برای یک سال هم که شده، وحدت مشی اساسی را حفظ کند.

در این سطور مقدماتی یک نکته ی دیگر را نیز تنها محض اجرای کامل تشریفات باید ذکر کرد: رادک می گوید که اگر تنوری انقلاب مداوم صحیح می بود، تروتسکی براساس آن یک جناح بزرگ تشکیل می داد. لکن این امر صورت نگرفت. بدین ترتیب نتیجه می شود... که تنوری غلط بوده است.

این استدلال رادک، به عنوان یک قضیه ی کلی، بونی از دیالکتیک نبرده است. می توان از آن نتیجه گرفت که نظر اپوزیسیون درباره ی انقلاب چین و یا موضع مارکس در مورد مسایل بریتانیا، غلط بوده؛ موضع کومینترن در رابطه با فرمیست ها در آمریکا، در اطریش- و می شود گفت- در سراسر دنیا، غلط است.

اگر استدلال رادک را نه در شکل کلی "تاریخی- فلسفی" آن، بلکه تنها به صورتی که در مورد مسأله ی مورد بحث به کار می رود در نظر به گیریم، آن وقت ضربه ی من متوجه خود رادک می شود. اگر من معتقد بودم، و یا مهم تر از آن، اگر حوادث نشان می داد که خطوط انقلاب مداوم با خطوط استراتژیک بلشویزم مغایرت داشته، با آن در تناقض بوده، و بیش از پیش از آن فاصله می گیرد، آن وقت استدلال رادک می توانست ذره ای معنی داشته باشد. تنها در چنین صورتی می توانست زمینه برای تشکیل دو جناح موجود باشد. لکن این درست همان چیزی است که رادک می خواهد ثابت کند. من، برعکس، نشان می دهم که علی رغم کلیه ی مبالغات جدل های فراقسیونی و تأکیدات حدسی مسأله، خطوط کلی استراتژیک یک سان بود. پس از کجا می توانست یک جناح دوم به وجود آید؟ در حقیقت عملاً این طور شد که من در نخستین انقلاب دوشادوش بلشویک ها فعالیت کردم و بعداً نیز در مطبوعات جهان بر علیه انتقاد منشویک های مرتد از این هم کاری دفاع کردم. در انقلاب ۱۹۱۷، به هم راه نین بر علیه فرصت طلبی دموکراتیک "بلشویک های قدیمی" مبارزه کردم همان هانی که امروز بر سینه ی موج ارتجاع ارتقاء یافته و تنها اسلحه شان افترا و برچسب زدن به انقلاب مداوم است.

بالاخره، من هرگز سعی نکردم براساس آراء انقلاب مداوم گروهی به وجود آورم. موضع درون حزبی من یک موضع آشتی طلبانه بود و هنگامی که من در لحظات معینی در تشکل یک گروه اهتمام می ورزیدم دقیقاً بر همین اساس بود. آشتی طلبی من از یک نوع سرنوشت گرائی سوسیال رولوسیونری سرچشمه می گرفت. من اعتقاد داشتم که منطق مبارزات طبقاتی هر دو جناح را مجبور خواهد کرد تا خط مشی انقلابی واحدی را تعقیب کنند. در آن زمان اهمیت عظیم تاریخی مشی لنین هنوز برای من روشن نبود، همان مشی تمایز ایدئولوژیکی آشتی ناپذیر لنین، که در صورت لزوم، انشعاب را به خاطر آب دیده کردن ستون فقرات حزب انقلابی واقعی روا می دانست. در سال ۱۹۱۱، لنین در این باره نوشت:

"آشتی طلبی مجموعه ای از حالات، کوشش ها و نظریاتی است که به طور تفکیک ناپذیری دقیقاً با ماهیت وظایف تاریخی ای، که در دوران ضدانقلابی سال های ۱۹۰۸-۱۹۱۱ در مقابل حزب سوسیال دموکرات روسیه قرار داشت پیوند یافته است. از همین روست که در این دوران ضدانقلابی، عده ای از سوسیال دموکرات ها، با حرکت از میدادی کاملاً متفاوت، به ورطه ی آشتی طلبی سقوط کردند. تروتسکی آشتی طلبی را مداوم تر از هر کس دیگر بیان می کرد. او احتمالاً تنها کسی بود که سعی کرد یک اساس تنوریک برای این گرایش فراهم کند." (جلد یازدهم، بخش دوم، ص ۳۷۱)

من، با کوشش برای ایجاد وحدت به هر قیمتی، بی اختیار و ناگزیر از گرایشات سانتریستی منشویزم یک ایده آل ساختم. علی رغم سه تلاش مکرر، به هیچ کار مشترکی با منشویک ها دست نیافتم، و نمی توانستم دست بیاوم. لکن، در عین حال، مشی آشتی طلبی مرا به برخوردهای شدیدتری با بلشویزم

کشاند. چرا که نلین، برخلاف منشویک ها، با بی رحمی آشتی طلبی را رد می کرد، غیر از این هم کار دیگری نمی توانست به کند. بدیهی است که ممکن نبود بر اساس خط مشی آشتی طلبی هیچ جناحی به وجود آورد.

بنابر این این نتیجه حاصل می شود: خرد کردن یا تضعیف یک خط مشی سیاسی به خاطر آشتی طلبی مبتذل مجاز نیست و مهلک است؛ آب و رنگ زدن به سانتریزم، به هنگامی که به طور زیگزاگ به چپ می رود، مجاز نیست؛ مجاز نیست که، در تعقیب سراب واهی سانتریزم، در اختلاف نظرها با هم فکran انقلابی اصیل مبالغه نمود و این اختلاف نظرها را بزرگ جلوه داد. این هاست درس های واقعی از اشتباهات واقعی تروتسکی، این درس ها بسیار اهمیت دارند و هنوز، حتی امروز، به قوت خود باقی هستند و این دقیقاً رادک است که باید درباره ی آن ها تعمق کند.

استالین، با بدگمانی ایدئولوژیکی خاصی که خصلت اوست، یک بار گفت: "تروتسکی حتماً باید بداند که نلین تا آخرین لحظات حیاتش بر علیه تنوری انقلاب مداوم مبارزه کرد لکن این باعث نگرانی تروتسکی نمی شود." (پیراودا، شماره ۲۶۲، ۱۲ نوامبر ۱۹۲۶)

این یک کاریکاتور خام و غیرمتعهد، یعنی، یک کاریکاتور استالینیستی خالص از واقعیت است. نلین، در یکی از مکاتباتش با کمونیست های خارجی، توضیح داد که اختلاف نظر ما بین کمونیست ها با اختلاف نظر در میان سوسیال دموکرات ها به کلی فرق دارد. او نوشت، بلشویزم چنین اختلاف نظرهایی را نیز در گذشته تجربه کرده است. لکن "...در همان لحظه ای که قدرت را تسخیر کرد و جمهوری شوروی را تشکیل داد، بلشویزم وحدت خود

را به ثبوت رساند و بهترین جریانات اندیشه سوسیالیستی را که به بلشویزم نزدیک تر بودند، به سوی خود جلب کرد...." (جلد شانزدهم، ص ۳۳۳)

منظور لنین، به هنگام نوشتن این سطور، از نزدیک ترین جریانات اندیشه سوسیالیستی چه بود؟ مارتینف یا کوازینین؟ یا کاجین، تلمان و سمرال؟ نکند این ها به نظر او "بهترین جریانات نزدیک تر" بودند؟ کدام گرایش دیگری از گرایشی که من در تمام مسائل اصولی از جمله مسأله دهقانان معرف آن بودم- به بلشویزم نزدیک تر بود؟ حتی روزا لوکزامبورگ ابتدا از سیاست ارضی حکومت بلشویک دوری جست. لکن، من در این باره ابدأ تردیدی نداشتم -من به هنگامی که لنین قلم به دست قانون ارضی اش را تدوین می کرد. در کنار او بر سر میز نشسته بودم. و تبادل نظر ما به سختی شامل بیش از ده دوازده تذکر بود، و مفهوم این تبادل نظرها به شرح زیر بود: این اقدامی است متناقض، لکن از نظر تاریخی کاملاً اجتناب ناپذیر: تحت رژیم دیکتاتوری پرولتاریا و به مقیاس انقلاب جهانی، تناقضات رفع خواهند شد- ما تنها زمان لازم داریم.

اگر یک تضاد اساسی ما بین تنوری انقلاب مداوم و دیالکتیک لنین بر سر مسأله ی دهقانان وجود داشت، پس رادک چگونه می خواهد این حقیقت را توضیح به دهد که در سال ۱۹۱۷، من بدون آن که از نظریات اساسی ام درباره ی سیر تکاملی انقلاب عدول کرده باشم، برخلاف اکثریت رهبری بلشویکی آن زمان، کمترین لغزشی در مورد مسأله ی دهقانان نداشتم؟ رادک این حقیقت را چگونه توضیح می دهد که تنورسین ها و سیاستمداران ضدتروتسکیزم امروزی -زینوویف، کامنف، استالین، رایکوف، مولوتف و غیره و غیره- همه تا آخرین نفر، بعد از انقلاب فوریه، موضع دموکراتیک

مبتذل را پذیرفتند، نه موضع پرولتاریائی را؟ و یک بار دیگر: هنگامی که لنین به ادغام بلشویزم با بهترین عناصر نزدیک ترین جریانات مارکسیستی اشاره می کرد از چه کسانی و از چه موضوعی صحبت می کرد؟ و آیا این ارزیابی لنین که در آن ترازنامه ی اختلاف نظرهای گذشته را تنظیم کرد نشان نمی دهد که او به هیچ وجه معتقد به وجود دو مشی استراتژیک آشتی ناپذیر نبود؟

مورد هنوز جالب توجه در این رابطه نطق لنین است در جلسه ی کمیته ی پطروگراد به تاریخ اول (چهاردهم) نوامبر* ۱۹۱۷. مسأله ای که در آن جا مورد بحث قرار گرفت این بود که آیا باید با منشویک ها و سوسیال رولوسیونرها توافق کرد یا نه؟ طرف داران ائتلاف حتی آن جا کوشیدند- البته با کم روئی- که به "تروتسکیزم" اشاره کنند. جواب لنین چه بود؟

"توافق؟ من حتی نمی توانم در این باره جدی صحبت کنم. تروتسکی مدت ها پیش گفته که وحدت غیرممکن است. تروتسکی این را درک کرد. و از آن به بعد بلشویکی بهتر از تروتسکی وجود نداشته است."

به نظر لنین، انقلاب مداوم نبود، بلکه آشتی طلبی من بود که مرا از بلشویک ها جدا می ساخت. برای این که "بهترین بلشویک" به شوم، همان گونه که مشاهده می کنیم، من فقط احتیاج داشتم که امکان ناپذیر بودن توافق با منشویزم را درک کنم.

اما چگونه می توان خصلت گردش ناگهانی رادک را در مورد مسأله ی انقلاب مداوم دقیقاً توضیح داد؟ من معتقدم که یکی از عوامل توضیح این قضیه را در دست دارم. در سال ۱۹۱۶، همان گونه که از مقاله ی رادک

* همان طور که همه می دانند، پرونده قطور این جلسه تاریخی طبق دستور خاص استالین از کتاب جشن یادبود، حذف شده است تا کنون از انظار حزبی مخفی نگاه داشته شده است. ل. ت.

فهمیده می شود، رادک با "انقلاب مداوم" موافق بود. لکن توافق او با تعبیر بوخارین از این تئوری بود، که برحسب آن انقلاب بورژوائی در روسیه کامل شده -نه تنها نقش انقلابی بورژوازی و نه حتی نقش تاریخی شعار "دیکتاتوری دموکراتیک"، بلکه انقلاب بورژوائی فی نفسه- و بنابر این پرولتاریا باید تحت لوای سوسیالیستی خالص اقدام به کسب قدرت به کند. رادک، به طور نمایانی، موضع آن زمان مرا نیز به شیوه ی بوخارینی تفسیر کرده بود؛ زیرا در غیر این صورت او نمی توانست در عین حال هم با بوخارین ابراز هم بسته گی کند هم با من. این امر هم چنین این حقیقت را روشن می کند که از چه رو لنین بر علیه بوخارین و رادک، در عین حال که با ایشان هم کاری داشته، جدل سیاسی کرده، و آن ها را مجبور ساخته تحت نام مستعار تروتسکی ظاهر شوند. (رادک نیز در مقاله اش به این امر اعتراف می کند.) من نیز به خاطر می آورم که م. ن. پ. کروفسکی، یکی از هم فکran بوخارین و سازنده ی خسته گی ناپذیر الگوهای تاریخی که ماهرانه به عنوان مارکسیزم رنگ آمیزی می کرد، ضمن مذاکراتی که در پاریس با من داشت، مرا از "هم بسته گی" مشکوک خود با من در مورد این مسأله هراس ناک ساخت. پوکروفسکی، در سیاست، ضد کادت بود- و ضد کادت باقی می ماند- چیزی که صادقانه بلشویزم می پندارد.

رادک، در سال های ۲۵-۱۹۲۴، به ظاهر هنوز با خاطرات فکری که از موضع بوخارینی سال ۱۹۱۶ داشت، و هنوز آن ها را با موضع من یکی می شمرد، زندگی می کرد. رادک، که به حق از این موضع سرخورده شده بود، و با مطالعه ی شتاب زده آثار لنین، به همان گونه که مکرراً اتفاق افتاده، ۱۸۰ درجه دور موضع من چرخید. این امر کاملاً احتمال دارد، زیرا از رادک

بعید نیست. بنابر این، بوخارین، که در سال های ۲۵-۱۹۲۳ خود را پشت و رو کرد، یعنی، خود را از یک ماوراء چپ به یک فرصت طلب تغییر داد، دائماً گذشته ایدئولوژیک خود را، که "تروتسکیزم" قلمداد می کند، به من نسبت می داد. در اولین دوره ی تبلیغات بر علیه من، یعنی همان زمانی که من گاه گاهی خود را مجبور به مطالعه ی مقالات بوخارین می کردم، به کرات از خود سؤال می کردم: او این را از کجا آورده؟- اما به زودی حدس زدم که او نگاهی به دفترچه خاطرات دیروزیش انداخته است. و اکنون متحیرم که مبدا تغییر رادک از یک پالوس انقلاب مداوم به یک سالوس^(۱۳) آن بر همان پایه های روانی استوار باشد. من قصد ندارم بر سر این فرضیه پافشاری کنم. لکن توضیح دیگری نمی توانم برای آن پیدا کنم.

به هر حال، به مصداق این اصطلاح فرانسوی: بطری شراب باز شده، باید نوشیده شود، ما مجبوریم که در قلمرو نقل قول ها سفری طولانی به نمائیم. من تا حد امکان از تعداد آن ها کاسته ام. مع الوصف تعداد این نقل قول ها بسیار است. شاید ذکر این واقعیت به توجیه این کار کمک کند که، من در تمام مدت سعی می کنم از این کنکاش اجباری نقل قول های قدیمی رشته هائی در رابطه با مسایل سوزان کنونی پیدا کنم.

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM Kargar, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۲